

بررسی رابطه بین تعارض زناشویی با خشونت خانوادگی نسبت به دختران

حلیمه عنایت^۱ و محمود یعقوبی دوست^{۲*}

چکیده

این پژوهش با هدف بررسی رابطه بین تعارض زناشویی با خشونت خانگی والدین نسبت به دختران نوجوان شهر اهواز بود. این پژوهش از نوع پیمایشی می‌باشد. جامعه آماری این پژوهش شامل کلیه دانش آموزان دختر مقطع دبیرستان شهر اهواز و والدین آن‌ها بوده است که با روش نمونه‌گیری خوشه‌ای چند مرحله‌ای تعداد ۳۸۴ نفر آن‌ها به عنوان حجم نمونه انتخاب شدند. ابزار سنجش در این پژوهش دو پرسشنامه کودک آزاری و ضربه (CTQ) برنستاین، (Bernstein, 1995) و پرسشنامه تعارض زناشویی (MCQ) براتی و ثنایی (Barati & Sanae, 2004) می‌باشد و برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از شاخص‌های آماری، انحراف استاندارد، ضریب همبستگی پیرسون و تحلیل رگرسیون استفاده شده است.

براساس یافته‌های این پژوهش بین متغیر کل تعارض زناشویی با خشونت والدین نسبت به دختران رابطه معنا داری وجود دارد. همچنین، بین ابعاد تعارض زناشویی (کاهش همکاری زوجین، افزایش واکنش‌های هیجانی، جلب حمایت فرزندان، رابطه با خویشاوندان و دوستان همسر) با خشونت والدین به دختران همبستگی معناداری وجود دارد، اما بین متغیرهای رابطه فردی با خویشاوندان خود و جدا کردن امور مالی همبستگی معناداری مشاهده نگردید.

همچنین، نتایج بدست آمده از این پژوهش، حاکی از آن است که بین تعارض زناشویی با ابعاد خشونت خانگی (جسمی، عاطفی، غفلت) والدین نسبت به دختران رابطه معناداری وجود دارد. نتایج بدست آمده از رگرسیون چند گانه نیز نشان دادند که متغیر رابطه با خویشاوندان و دوستان همسر، بیشترین تاثیر را در تبیین متغیر وابسته داشته است.

واژه‌های کلیدی: خشونت خانوادگی، ابعاد خشونت علیه کودکان (جسمی، عاطفی، غفلت)، تعارض زناشویی، دختران نوجوان، پرسشنامه کودک آزاری و ضربه (CTQ).

۱- دانشیار بخش جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز. Henayat@rose.shirazu.ac.ir

۲- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی.

*- نویسنده مسئول مقاله: m-4162004@yahoo.com

پیشگفتار

خانواده^۱ یک نهاد اجتماعی اولیه و حیاتی است که تثبیت و تضمین سلامت فرد و بقای جامعه در این کانون شکل می‌گیرد. فرد نه تنها از نظر جسمی و زیستی بلکه از نظر عاطفی - روانی و شخصیتی نیز تحت تأثیر خانواده قرار دارد چرا که خانواده جایگاهی است که فرد می‌تواند با تکمیل شخصیت خویش آماده ی پذیرش نقش های اجتماعی گردد (Riahi & et al, 2009,P:110).

خانواده در طول تاریخ تحت تأثیر تحولات گوناگون اقتصادی و اجتماعی دگرگون شده است (Enayat & movahed,2007,P:153). این دگرگونی‌ها منجر به بروز تعارض در روابط متقابل اعضای خانواده از حالت خفیف گرفته تا حالت‌های شدید نظیر، خشونت خانوادگی^۲ شده است و بخشی از این تعارضات در ارتباط با عوامل بیرون از خانواده و بخشی از آن‌ها در ارتباط با عوامل درونی خانواده است. البته، میان این دو عامل رابطه متقابل وجود دارد. مطالعات دودلی، گرت (Grant&Dudley, 2001): هالپرن (halpern,2001): کاسلو (Kaslow,2001): رسیسک و همکاران (Resick & et al,1986) نشان می‌دهد که تعارضات خانواده در ارتباط با تعارضات جامعه است و افزایش میزان تضادهای خانواده اثر منفی در سازگاری اعضای آن دارد.

تعارض زناشویی^۳ یکی از مشکلاتی است که کودکان سراسر دنیا با آن مواجه هستند و تقریباً همه کودکان حدی از تعارض بین والدین را تجربه و آن را به عنوان منبع تنیدگی معرفی می‌کنند (Cummings, Kouros & Pop, 2007).

الیس و گاربر (Ellis & Garber, 2000) و دان و دیویس (Dunn, J, & , Davies, 2001) برای این باورند که آثار تعارض زناشویی بر بیش‌تر حوزه‌ها از جمله کارکرد شناختی، اجتماعی، تحصیلی و روان شناختی و رابطه کودک با همسالان وجود دارد. هم چنین کاکس، پالی و هارتر (Cox & Harter, 2001) تأثیر تعارض زناشویی را بر عملکرد منفی خانواده مورد بررسی قرار داده است. برپایه الگوهای تحولی، رویارویی با خشونت خانوادگی، در عملکرد سامانه‌های عصب-زیستی کودک نارسایی بوجود آورده و به مشکلات سلامت می‌انجامد (susman,2006).

کاهیل و مک‌گاف (Cahill & Mcgaugh,1998) برای این باور است که سامانه‌های عصب-زیستی در حفظ انسجام و یکپارچگی جسمانی و روانی کودک در بافت پر استرس خانواده نقش مهمی بر عهده دارند و رویارویی کودکان با محرک‌های استرس‌زا پاسخ‌های عصب-زیستی به استرس بعدی را تغییر داده، بر کارکرد رفتاری و مغزی تأثیر می‌گذارد و هم‌چنین، پژوهش‌ها نشان داده اند که

¹ -family

² - Domestic Violence

³ - marital conflict

بین تعارض زناشویی و مشکلات عاطفی (افسردگی، اضطراب) و رفتاری (پرخاشگری، خشونت خانگی و بزهکاری) کودکان رابطه معنا دار وجود دارد (Davis & Cummings, 1994).

تعارض زناشویی ناشی از ناهماهنگی زن و شوهر در نوع نیازها و روش ارضای آن، خودمحوری، اختلاف در خواسته‌ها، طحواه‌های رفتاری و رفتار نامسئولانه نسبت به ارتباط زناشویی و ازدواج است (Glaser, 2000: quoted by Farahbahgsh, 2000).

از دیدگاه سکستون (Sexton, 1996: quoted by Ghorbani, 2005) تعارض زناشویی هنگامی رخ می‌دهد که چیزی رضایت را برای شخص فراهم کرده، درحالی که همان چیز برای دیگری محرومیت را به دنبال آورد. درمانگران سیستمی، تعارض را هر نوع تنازع بر سر تصاحب پایگاهها و منابع قدرت که در راستای اخذ امتیاز دیگری و افزایش امتیازهای خود بروز می‌کند، می‌دانند. بدیهی است که طرفین نزاع قصد دارند به طرف مقابل خود آسیب برسانند، تاکتیک‌های او را خنثی و بلاخره از صحنه بیرون کنند. بنابراین، وجود تعارض زناشویی ناشی از واکنش نسبت به تفاوت های فردی است و گاهی اوقات، آن قدر شدت می‌یابد که احساس خشم، خشونت، کینه، نفرت، حسادت و سوء رفتار کلامی و فیزیکی در روابط زوجین حاکم می‌شود و به شکل حالات تخریب و ویران گر بروز می‌کند که یکی از اشکال آن خشونت خانگی می‌باشد.

یونگ و لانگ (Yong & Long, 1998) و رایس (Rice, 1996) دو نوع تعارض را در روابط زناشویی مطرح می‌سازند: تعارض سازنده^۱ و تعارض مخرب^۲. در تعارض سازنده تمرکز بر حل مسئله بوده و در آن نزدیکی، احترام مثبت، اعتماد به یکدیگر وجود ندارد و هیجان منفی و پاسخ کلامی اندکی بین زوجین وجود دارد. در تعارض مخرب زوجین (خود) همدیگر را به جای مسئله مورد حمله قرار می‌دهند.

گریف و براین (Greeff, & Bruyne, 2000) بر این باورند که فرایند تعارض زناشویی زمانی به وجود می‌آید که یکی از طرفین رابطه احساس کند طرف مقابلش بعضی از مسائل مورد علاقه او را سرکوب می‌کند. بسیاری از مشکلات حادی که برای اعضای خانواده در فرایند زندگی مشترک پیش می‌آید از جمله خشونت خانوادگی، طلاق و کودک آزاری از بروز تعارض بین والدین نشات می‌گیرد، تعارضات که بین همسران به دلایل گوناگون بوجود می‌آید آگه به موقع و با درایت طرفین حل و فصل نشود، دلیل تضادهای عمده تر شده و روابط بین اعضای خانواده را تاریک می‌کند. از آنجا که در جامعه ما بسیاری از اختلافات خانوادگی به بیرون گزارش نمی‌شود و اغلب خانواده‌ها آن را امری محرمانه و خصوصی تلقی می‌کنند، دست یافتن به اطلاعات دقیق اغلب خانواده‌ها آن

^۱ - Constructive Conflict

^۲ -Destructive conflict

را امری محرمانه و خصوصی تلقی می کنند، دست یافتن به اطلاعات دقیق در این مورد ناممکن است. مساله دار بودن روابط اعضای خانواده موقعی آشکار می شود که تعارضات منجر به جدایی و طلاق می شود. این تعارضات می تواند منجر به ضعیف شدن روابط زناشویی، ضعیف شدن سازگاری کودکان، احتمال افزایش تعارض بین والدین و فرزندان و نیز بین خویشاوندان شود (Fakhraee, 2007, P:77). پس تعارضات خانواده مساله بوده و دارای سو کارکرد است. گرچه برخی از صاحب نظران جامعه شناسی خانواده^۱ به پیروی از نظریه پردازان کلاسیک مکتب تضاد^۲ بر اجتناب ناپذیر بودن تعارضات خانواده تأکید می کنند.

در واقع، رفتارهای خصمانه در طی تعارض زناشویی با تغییرات دستگاه ایمنی بدنی در ارتباط است. فیچنم و بیچ (Fincham, et al, 2004). عنوان کردند، از لحاظ روانی، بیش تر افراد وجود تعارض در روابط زناشویی را بی نهایت تنش زا تجربه می کنند. هالفورد (Halford, 2001) بر این باور است که تعارض زناشویی ارتباط تنگاتنگی با پدیده خشونت دارد و منجر به صدمات جسمی در زوجین و فرزندانشان می گردد. تعارض زناشویی به عنوان یک فاکتور خطرناک در ایجاد اختلالات فرزندان و یک پیش بینی کننده مهم خشونت خانگی علیه کودکان و برعکس سازگاری در آنان می باشد (Fincham, et al, 2004).

یکی از آثار مهم تعارض زناشویی که در سطح خانواده و جامعه می تواند بحران ساز باشد، خشونت خانگی علیه کودکان است. خشونت خانگی علیه کودکان^۳ یک بلای جهانی است که پیکر خانواده را تخریب و سلامتی افراد را تهدید می کند و شمار بسیاری را مجروح و دچار مشکلات جسمی، جنسی و روانی می گرداند و پیامدهای اجتماعی ناشی از آن می تواند سلامت خانواده و جامعه را به خطر اندازد (Sajadi Far, 2003, p:11).

خشونت خانگی در محیط خصوصی رخ می دهد و معمولا زنان، کودکان قربانیان طراز اول آن بشمار می روند (Esfand Abadi & emami poor, 2004, P:59).

بر اساس تعریف سازمان بهداشت جهانی (WHO)^۴ هرگونه آسیب و آزار جسمی^۵، روانی^۶، جنسی^۷ یا بهره کشی و عدم رسیدگی به نیازهای اساسی کودک و نوجوانان زیر ۱۸ ساله، توسط دیگر افراد

¹ - Sociology of the family

² - School Conflict

³ - Domestic Violence

⁴ - World Health Organization (WHO)

⁵ - Physical abuse

⁶ - Emotional abuse

⁷ - Sexual abuse

یا اعضای خانواده که به صورت تصادفی نباشد، کودک آزاری گفته می شود (Djeddah, et al, 2000, p:906).

گزارش سالانه یونیسف (UNICEF)، حاکی از آن است که هر روز در حدود ۳ کودک بر اثر خشونت به همراه بدرفتاری با آن ها جان می سپارند (Marvasti, 2000). بر اساس گزارش سازمان جهانی بهداشت (WHO) در سال ۲۰۰۲، حدود ۴۰ میلیون کودک تازه متولد شده تا چهار ساله در معرض انواع کودک آزاری قرار گرفته اند، به نحوی که نیاز به استفاده از خدمات بهداشتی، درمانی و اجتماعی پیدا کردند (Christian & Schwarz, 2011). در سال ۱۹۹۷ در ایالت متحده، بیش از ۳ میلیون کودک به دلیل آزار و مسامحه به آژانس های حمایت از کودکان منتقل شده اند (Scher, et al, 2004). همچنین، براساس گزارش، استراوس و گلس (Straus & Gelles, 1993) هر سال ۶/۹ میلیون کودک در معرض خشونت جسمی قرار دارند. به همین دلیل در طی سالیان اخیر، بررسی ابعاد گوناگون این معضل اجتماعی و سلامتی، دست مایه پژوهش های داخلی و خارجی فراوانی قرار گرفته است.

مطالعات پژوهشگران نشان می دهند، کودکانی که والدین شان به علت تعارض زیاد طلاق گرفته اند، دچار ناسازگاری رفتاری شده و هنگامی که به بزرگسالی می رسند، رابطه ضعیف تری با والدین خود برقرار می کنند. همچنین، پس از ازدواج احتمال طلاق آن ها افزایش می یابد (Bodenmann, 1997, P:178): (Cooney, 1994, P:46).

گیدنز (Giddens, 2004) اگر مسایل و مشکلات ناشی از تعارضات خانواده در یک جامعه شدت یابند، استحکام خانواده را به خطر می اندازد و این امر تهدیدی برای استحکام جامعه و نظام اجتماعی بشمار می رود (یک جامعه مستحکم باید خانواده مستحکم داشته باشد). امروزه خانواده مستحکم باید براساس تساوی بین دو جنس بنا شود و خانواده در جهان تکه تکه شده باید یک نماد منسجم و یکپارچه بشمار رود (Giddens, 2004, p:55).

در زمینه تاثیرات مخرب رابطه تعارض زناشویی با آسیب های اجتماعی پژوهش های زیادی صورت گرفته که حاکی از آن بودند که وجود تعارض زناشویی بر بهداشت روانی، جسمی و خانوادگی افراد تاثیر گذار است.

پژوهش های دیویس و کامینگز (Davies & Cummings, 1994): گریچ و فیچنم (Grych, & Fincham, 1990) نشان دهنده رابطه بین مواجهه کودک با تعارض والدین و مشکلات عاطفی^۱

^۱ - Emotional problems-

(افسردگی و اضطراب)^۱ و رفتاری (پرخاشگری و بزهکاری)^۲ در کودکان بوده است. تعارض زناشویی، کودکان را دچار استرس، ترس و خشم می‌کند و مواجهه مکرر با تجربه تعارض^۳ می‌تواند منجر به مشکلات رفتاری^۴ کامینگز و سلامت جسمی در کودکان شود (Sheikh, Harger, & Whitson, 2001). سیکتی و توث (Cicchetti & Toth, 1991) براین باورند که رویدادهای استرس‌زای ناشی از تعارض زناشویی یک تهدید بالقوه برای سلامت و رشد سالم کودکان و نوجوانان هستند.

فورهند، باو و نیبرز (Forhand, & bau, Neighbors, 1997) تعارض زناشویی را یکی از مشکلاتی می‌دانند که کودکان همه نقاط زمین با آن مواجه می‌شوند. کاتزوگاتمن (Katz, & Gottman, 1997) و آن را منبع استرس می‌دانند. لویس، سیگل و لویس (Lewis, Siegel & Lewis, 1984) در بررسی‌های مشاهده‌ای نشان دادند که کودکان در هنگام مواجهه با خشم یا تعاملات پرخاشگرانه والدین، استرس بیش‌تری نشان می‌دهند و این استرس با مواجهه مکرر منجر به بروز رفتارهای پرخاشگرانه در آن‌ها می‌گردد (Cummings, Davis & Campbell, 2000). مطالعات اینفنت و همکاران (Infante & others, 1994): آدامز و لارسن (Adams, & Laursen, 2001) و بوزانل و بوزل (Buzzanell & Burrell 1997) در کشورهای مثل آمریکا و کانادا نشان می‌دهد که فراوانی و شدت تعارضات خانواده نسبت به سایر نهادهای اجتماعی بیش‌تر است، هم جوانان و هم بزرگسالان تعارضات خانواده‌ی خود را در با دوستان و همکاران بیش‌تر و ناگوارتر گزارش کرده‌اند.

بنابراین، پیامدهای تعارضات زناشویی محدود به اعضای خانواده نمی‌باشد، بلکه سایر نهادهای اجتماعی و حتی اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بطور کلی تعارض زناشویی بوجود آمده در خانواده مسایل و مشکلاتی را در سطوح فردی، نهادی و اجتماعی بوجود می‌آورد. لذا، توجه به این مسأله و ارائه راهکارهای علمی و کاربردی می‌تواند در سلامت جامعه و خانواده نقش اساسی و تعیین‌کننده داشته باشد (Finchman, et al, 2004). این پژوهش با هدف بررسی ارتباط بین ابعاد تعارض زناشویی (بعد کاهش همکاری زوجین، افزایش واکنش‌های هیجانی، جلب حمایت فرزندان، رابطه فردی با خویشاوندان خود،

¹ - Depression and anxiety

² - Aggression & Delinquency

³ - Experienced conflict

⁴ - Behavioral problems

رابطه با خویشاوندان همسر، جدا کردن امور مالی از یکدیگر (با میزان خشونت خانگی والدین نسبت به دختران نوجوان در شهر اهواز انجام شد).

پیشینه پژوهش

اسلامبولچی (Eslambolchi, 1991) در پژوهشی با عنوان "بررسی علل ناسازگاری دانش آموزان در دوره ابتدایی" نشان داد که رابطه پدر مادر با یکدیگر در میزان ناسازگاری دانش آموزان (رفتارهای ضد اجتماعی) نقش دارد. این پژوهش با هدف گسترش بررسی های پیشین که تنها تاثیر تعارض زناشویی را بر یک بعد (سلامت جسمانی یا مشکلات عاطفی و رفتاری کودک) بررسی کرده بودند انجام گرفت و نتایج آن نشان داد تعارض زناشویی به عنوان یک عامل استرس زا ابعاد گوناگون سلامت بدنی و روانی - اجتماعی کودک را با خطر روبه رو می کند.

رسولی نژاد (Rasouli Nejad, 2001) در پژوهشی با عنوان "بررسی رابطه بین الگوهای ارتباطی زن و شوهران و والدین آنها" نشان داد، فرزندان که در خانواده های دارای مشکلات زناشویی و پرورشی بزرگ شده بودند، به احتمال فراوان، خود نیز مشکلاتی با همسران و فرزندان خود در آینده دارند.

محمدخانی (Mohammad khani, 1999) در پژوهشی با عنوان "بررسی زمینه وضعیت کودک آزاری در دانش آموزان پسر پایه دوم مقطع راهنمایی شهر تهران" ۱۴۴۳ نفر را مورد مطالعه قرار داد. نتایج این بررسی نشان می دهد که میزان شیوع کودک آزاری بین دانش آموزان مورد مطالعه ۳/۹ درصد می باشد. در این مطالعه، بین سلامت عمومی والدین و سطح کیفیت زندگی آنها با نمره آزار رابطه معناداری بدست آمد. همچنین، نتایج این پژوهش نشان داد که تعارض زناشویی، افسردگی والدین^۱، انزوای اجتماعی^۲ عوامل مستعدکننده آزار کودکان است.

تقی خانی (Taghikhani, 2002) در پژوهشی با عنوان "بررسی ویژگی های خانوادگی، اقتصادی - اجتماعی و روان شناختی ۱۵ والد آزارگر و ۱۵ کودک آزار دیده ی زیر ۱۸ سال" نشان داد، بیش تر والدین دارای سابقه بیماری روانی، فقدان حمایت اجتماعی و فاقد مهارت های ارتباطی و اجتماعی، گوشه گیر و منزوی و دارای تعارض زناشویی بودند. این والدین خود در دوران کودکی مورد ضرب و شتم قرار گرفته و شاهد مشاجرات والدین شان بوده اند و در مواجهه با مشکلات نشانگان جسمانی، اضطراب و افسردگی را آشکار می ساختند.

¹ - Parental Depression

² - Social isolation

شهینی بیلاق و همکاران (Shahni elagh & et al, 2007) در پژوهشی با عنوان " بررسی شیوع کودک آزاری و پیش‌بینی آن از طریق برخی متغیرها مانند سلامت عمومی والدین دانش‌آموزان دختر آزار دیده و عادی دوره راهنمایی شهر اهواز"، نشان داد، سلامت عمومی والدین دانش‌آموزان آزار دیده، کم‌تر از سلامت عمومی والدین دانش‌آموزان عادی است. به بیان دیگر، به میزانی که سلامت عمومی والدین (با مؤلفه‌هایی مانند نشانه‌های جسمانی پدر و مادر، اضطراب و بی‌خوابی پدر و مادر، تعارضات زناشویی و اختلال در کارکرد اجتماعی پدر و مادر و افسردگی پدر و مادر) کم‌تر باشد، امکان وقوع کودک آزاری بیش‌تر خواهد بود.

موس و موس (Mouse & Mouse, 1981) در پژوهشی با عنوان "مرتکبان کودک آزاری" نشان داد، مرتکبان کودک آزاری، تضاد خانوادگی بیش‌تر، کاهش همکاری، انسجام و روابط عاطفی کم‌تری را در خانواده خود دارند و در مقابل، خانواده‌های فاقد خشونت با ویژگی‌هایی چون همکاری اعضای خانواده و شرکت در فعالیت‌های مفرح و لذت‌بخش، خانوادگی، افزایش روابط عاطفی می‌شوند (Resick & Reese, 1986, p: 71-83).

لویس، سیگل و لویس (Lewis, Siegel, & Lewis, 1984) و پاولاین (Pavylayn, 2000) در پژوهشی‌هایی با عنوان "رابطه بین آزار کودکان و زندگی خانوادگی" نشان دادند که متغیرهای: تعارض زناشویی، ترس، فقر، پرخاشگری میان اعضاء، کمی فعالیت‌های خانوادگی و بحث و گفتگو و فقدان محبت، رابطه معناداری با آزار کودکان از سوی والدین وجود دارد.

بلسکی (Belsky, 1993) در پژوهشی با عنوان "عوامل موثر بر کودک آزاری" نشان داد، عواملی مانند انزوا و محدودیت‌های اجتماعی والدین منجر به کودک آزاری و بی‌توجهی نسبت به کودکان می‌شود؛ بدرفتاری والدین فقط به سبب انزوا، باورهای دینی و فقدان دسترسی به حمایت‌های اجتماعی غیررسمی نظیر دوستان و همسایگان نیست بلکه بین تعارض زناشویی با کودک آزاری نیز رابطه معناداری وجود دارد.

دیویس و کامینگز (Davies & Cummings, 1994): گریچ و فینچام (Grych & Fincham, 1990)، در پژوهش‌هایی با عنوان "رابطه بین مواجهه کودک با تعارض والدین و مشکلات عاطفی" (افسردگی و اضطراب) و رفتاری (پرخاشگری و بزهکاری) در کودکان "نشان داد تعارض زناشویی، کودکان را دچار استرس، ترس و خشم می‌کند و مواجهه مکرر با تجربه تعارض می‌تواند منجر به مشکلات رفتاری و شناختی^۲ در آن‌ها شود.

^۱ - Emotional problems

^۲ - Behavioral problems and cognitive

مولر (Muller, 2000) در پژوهشی با عنوان "کودکان شاهد کشمکش و خشونت های زناشویی والدین علیه آنها"، نشان داد بسیاری از این کودکان دارای اختلالات عاطفی، مشکلات رفتاری و مسائل سازگاری اجتماعی بودند. افزون بر این، شاهد خشونت والدین بین والدین، خطر قربانی خشونت بودن و یا مرتکب خشونت شدن را در نوجوانی افزایش می دهد.

ریچارد وهمکاران (Richard & et al, 2002) در پژوهشی با عنوان "مقایسه دو گروه والدین آزارگر و فرزندان آزار دیده" نشان داد که حدود ۶۳ درصد از والدین آزار رسان، خود در کودکی تجربه‌ی آزار از سوی والدین و مشاهده تعارض و خشونت بین آنها را داشته‌اند.

چارچوب نظری

عمده ترین نظریه‌هایی که در جامعه شناسی به بررسی خشونت خانگی نسبت به کودکان پرداخته است، شامل: نظریه یادگیری اجتماعی^۱، نظریه تجربه‌ی خشونت خانوادگی (انتقال بین نسلی)^۲، نظریه ناکامی - پرخاشگری^۳، نظریه منابع^۴، نظریه تضاد^۵، نظریه فمینیستی^۶، نظریه مبادله^۷، می باشد. از آنجایی که رابطه بین تعارض زناشویی با خشونت خانگی نسبت به کودکان یک معلول چند علیتی است و هر نظریه از جنبه ای خاص آن را تبیین می کند، چارچوب نظری این پژوهش بیش تر بر پایه «نظریه کالینز» (Collins, 1991) قرار گرفته است. البته، تلفیقی از تئوری های زیر نیز به عنوان مبانی نظری در این پژوهش استفاده شده است.

نظریه کالینز و کلترانس^۸: کالینز و کلترانس (Collins & Kltrans, 1991) برای پاسخ دادن به این که چرا تضاد و خشونت در خانواده‌های امروزی روی می دهد، چهار تبیین اصلی جامعه شناختی که عبارتند از: (۱) حق مالکیت جنسی (۲) فشارهای اقتصادی (۳) انتقال بین نسلی تعارضات^۹ (۴) کنترل اجتماعی وجود دارد.

¹ - Social Learning Theory

² - experiencing domestic violence Theory

³ - Frustration and aggression theory

⁴ - Resource theory

⁵ - Conflict Theory

⁶ - Feminist theory

⁷ - Exchange theory

⁸ - Kltrans & Collins, Theory

⁹ - Intergenerational transmission of conflict

۱) حق مالکیت جنسی: نگرش سنتی پدرسالاری^۱ مبتنی بر این ایده است که زنان از لحاظ اقتصادی، جنسی و احساسی بخشی از دارایی شوهران خود بشمار می روند. (۲) فشارهای اقتصادی: بنظر کالینز (Collins, 1991) میزان تعارضات خانواده در هنگام فشارهای اقتصادی افزایش پیدا می کند، بویژه در میان طبقات پایین جامعه این عامل نقشی عمده ایفا می کند. چنین خانواده هایی درک خیلی سنتی از نقش های جنسیتی دارند و چنین می پندارند که شوهر به عنوان تأمین کننده اقتصادی و رئیس خانواده است. (۳) انتقال بین نسلی تعارضات: شواهدی وجود دارد مبنی بر این که تعارضات خانواده بویژه خشونت علیه زنان و کودکان از نسل های قبلی به نسل بعد منتقل می شود. (۴) کنترل اجتماعی: خانواده به عنوان مکانی است که کم تر در معرض کنترل و نظارت اجتماعی قرار دارد، به خصوص در گذشته (در جوامع غربی) که خانواده حریم خصوصی تلقی می شد و نهادهای پلیسی و قضایی اجازه دخالت در امور خانواده را به خود نمی دانند. در این صورت زنان و کودکان که قربانیان اصلی تضاد و خشونت خانواده بودند، از دید عموم پنهان می ماندند.

دیدگاه یادگیری اجتماعی^۲: باندورا (Bandura, 1977) در نظریه یادگیری اجتماعی بندورا، رفتار از دو راه آموخته می شود: یا از طریق پاداش دادن به اعمال (یادگیری ابرازی) یا از راه مشاهده آگاهانه یا تصادفی رفتار دیگران (مدل سازی). بنابراین، کودکانی که از هر راهی می آموزند که خشن باشند، شاید الگوی آموخته شده را در دوران بزرگسالی نیز ادامه دهند. هم چنین، بندورا به دخالت شرایط زمینه ساز مانند تراکم جمعیت، آلودگی و غیره در پیدایش پرخاشگری اشاره دارد که از آن می توان در راستای تبیین نقش بعد خانوار در آزار کودکان بهره جست (Hemmati, 2003, P:75).

دیدگاه ناکامی - پرخاشگری^۳: دلارد (Dlard, 1941)، ناکامی و سرخوردگی ناشی از متوقف ساختن رفتار هدف جویانه، عامل پرخاشگری است. این خشونت ممکن است به منبع ناکامی یا به اهدافی که رابطه ای با منبع اولیه ناکامی دارند معطوف گردد. این نظریه تأثیر ناکامی حاصل از تعارض زناشویی را بر میزان بروز پرخاشگری نسبت به کودکان به عنوان اهدافی که با منبع اولیه ناکامی رابطه دارند، نشان می دهد (Kaplan & Saduk, 1995, P:276).

دیدگاه انتقال بین نسلی^۴: منطق نظری انتقال بین نسلی، خشونت زوجین را بر نظریه یادگیری اجتماعی (یادگیری از راه مشاهده و تقلید کارهای دیگر) متمرکز می سازد. براساس منطق

¹ - Patriarchy

² - Social Learning Theory

³ - Frustration and aggression theory

⁴ - Intergenerational transmission Theory

این نظریه، افرادی که متوسل به خشونت علیه کودکان می‌شوند، در فرآیند اجتماعی‌شدن، در خانواده‌هایی بزرگ شده‌اند که شاهد بکارگیری خشونت از سوی والدین خود بوده‌اند. برخی از مطالعات نشان دادند، کسانی که شاهد کتک‌کاری پدر علیه مادر خود در دوران کودکی بودند، متعاقباً در بزرگسالی، چنین الگوهایی را علیه همسران و فرزندان‌شان بکار گرفتند (Gells, 1981).
(Straus, 1993; Caesar 1988; Rousenbaum & O'Leary, 1981).

دیدگاه تضاد^۱: بسیاری از متفکران کلاسیک مکتب تضاد از قبیل: مارکس و انگلس و هابز (Engels, Marx & Hobbes, 1845) کمبود منابع را به‌عنوان پیش‌فرض اصلی این دیدگاه مورد توجه قرار داده‌اند. اگر ارزش اضافی منابع در حدی باشد که انسان‌ها قادر باشند به منافع مورد نظر خود برسند، دیگر دلیلی برای بروز تعارض وجود ندارد. از آن‌جا که این موضوع در واقعیت جامعه محقق نمی‌شود، بروز تضاد میان افراد، گروه‌ها در تمام نهادهای اجتماعی اجتناب‌ناپذیر است. برخی نظریه‌پردازان خانواده از قبیل اسپری و اسکانزونی (Spray & Askanzuny, 1972) از این پیش‌فرض برای بررسی تعارضات خانواده بهره گرفته‌اند. به نظر آنان ایده منابع و قدرت ماهیت اصلی و واقعی تعارضات خانواده را شامل می‌شود (Klein & White, 2007, P:183).

برخی دیگر از متفکران این نظریه به بعد ساختاری تضاد توجه کرده‌اند، جورج زیمل (Georg Simmel, 1896) تضاد را در ساختار گروه‌ها جستجو می‌کند، او به مانند لوئیس کوزر (Louis kuzr, 1956) بر نقش مثبت تضاد در گروه‌ها و نهادهای اجتماعی نیز توجه می‌کند.

دیدگاه پدرسالاری^۲: یک نظام باور فرهنگی است که به مردان اجازه می‌دهد قدرت و امتیاز بیشتری نسبت به زنان در سلسله مراتب اجتماعی داشته باشند. در شکل افراطی آن در ظاهر به مردان حق تسلط و کنترل بر زنان و فرزندان را می‌دهد. گرچه ممکن است برخی استدلال کنند که پدرسالاری منسوخ شده است، ولی تعدادی از نظریه‌پردازان از جمله استراوس (Straus, 1993) با این استدلال موافق نیستند. وی با اشاره به برخی معیارهای فرهنگی موجود در بسیاری از جوامع از جمله اقتدار بیشتر مردانه، جهت‌گیری نظام حقوقی به سود مردان و پایگاه عرضه شده و انتسابی زنان، وجود شاخص‌های پدرسالاری را در جوامع امروزی تأیید می‌کند (Barnet, 1997, P:25).

دیدگاه منابع^۳: براساس نظریه منابع گود (Good, 1985) تمامی نظام‌های اجتماعی از جمله خانواده، دارای نظام اقتداری است و هرکس که به منابع مهم خانواده بیش از دیگران دسترسی داشته باشد می‌تواند سایر اعضاء را به فعالیت در جهت امیال خود وا دارد. مکانیزم اعمال قدرت

¹ - Conflict Theory

² - Patriarchal views

³ - Resource theory

باتوجه به سطح دسترسی افراد مقتدر به سایر منابع اعمال قدرت متفاوت و افراد بسیار قدرتمند خانواده، کم‌تر از دیگران به اعمال قدرت از راه خشونت بدنی متوسل می‌شوند، اما درمیان افرادی که دارای ضعف اقتصادی و اجتماعی هستند تنها منبع قدرت، زور بدنی و استفاده از آن مهم است (Eazazi, 2001, P: 81).

فرضیه های پژوهش

۱. بین ابعاد تعارض زناشویی والدین (بعد کاهش همکاری زوجین، افزایش واکنش های هیجانی، جلب حمایت فرزندان، رابطه فردی با خویشاوندان خود، رابطه با خویشاوندان همسر، جدا کردن امور مالی از یکدیگر) با میزان خشونت خانگی آن‌ها نسبت به دختران رابطه وجود دارد.
۲. بین تعارض زناشویی با ابعاد خشونت خانگی (جسمی، عاطفی، غفلت)^۱ والدین نسبت به دختران رابطه وجود دارد.

روش پژوهش

این پژوهش از نوع پیمایشی می باشد. جامعه آماری این پژوهش شامل کلیه دانش آموزان دختر مقطع دبیرستان شهر اهواز و والدین آن‌ها بوده است که با روش نمونه گیری خوشه ای چند مرحله‌ای تعداد ۳۸۴ نفر آن‌ها به عنوان حجم نمونه انتخاب شدند. در این پژوهش از شیوه نمونه‌گیری خوشه ای چند مرحله ای^۲ استفاده شده است. در این پژوهش پس از انتخاب مناطق ۸ گانه آموزش و پرورش شهر اهواز، از هر منطقه ۲ مدرسه و از هر مدرسه ۶ کلاس و در هر پایه ۲ کلاس از دانش آموزان به صورت تصادفی انتخاب شده و پرسشنامه کودک آزاری و ضربه بین آن‌ها توزیع و جمع آوری گردید. در مرحله بعد واحد های مسکونی والدین دانش آموزان که لیست هر منطقه و بلوک های آن‌ها از قبل به صورت تصادفی انتخاب و مشخص گردیده و پرسشنامه مورد نظر با توضیحات کامل پرسشگر، بین آن‌ها توزیع و جمع آوری گردیده است. برای سنجش هر کدام از متغیرهای این پژوهش، گویه‌ها با استفاده از طیف لیکرت و دیگر طیف ها طراحی و با استفاده از تکنیک پرسشنامه، داده‌های مورد نیاز جمع آوری شد (گفتنی است، تعداد ۴۵ سوال از پرسشنامه پژوهش که مربوط به متغیر تعارض زناشویی و متغیرهای جمعیتی بود که توسط والدین دانش آموزان پاسخ داده شده است) و تعداد ۴۰ سوال از پرسشنامه

^۱ - Physical, emotional, neglect

^۲ - Multi-stage cluster sampling

پژوهش مربوط به متغیر وابسته (کودک آزاری) بود که توسط دانش آموزان پاسخ داده شده است. پس از تکمیل پرسشنامه توسط پاسخگویان، داده‌ها با استفاده از نرم افزار SPSS در دو سطح آمار توصیفی و آمار استنباطی مورد پردازش قرار گرفت. برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از شاخص‌های آماری میانگین، انحراف استاندارد، همبستگی پیرسون و تحلیل رگرسیون استفاده شد. برای اطمینان بیش‌تر از روایی و پایایی گویه‌های سنجش از دو روش استفاده شد. روش نخست محاسبه ضریب آلفای کرونباخ برای گویه‌های تشکیل دهنده بوده است. نتایج این محاسبه نشان داد که ضریب آلفای شدت و محتوای کل تعارض زناشویی ۰/۷۹ و کل کودک آزاری ۰/۹۱ بوده که نشانگر پایایی ابزار سنجش است. روش دوم برای پی بردن به روایی و اعتبار گویه‌ها محاسبه ضریب همبستگی گویه‌های تشکیل دهنده شدت و محتوای با این متغیرها بوده است. نتایج بررسی‌ها نشان داد که بین هر کدام از گویه‌ها با شدت و محتوا همبستگی خیلی زیاد در سطح معناداری بالای ۰/۹۵ وجود دارد. برای اعتبار صوری ابزار پژوهش ابتدا پرسشنامه بر روی ۵۰ نفری اجرا شد و براساس نتایج بدست آمده گویه‌های ابهام آمیز حذف شدند تا قابلیت همخوانی گویه‌ها مشخص شود.

ابزار پژوهش

۱- پرسشنامه کودک آزاری و ضربه^۱ (CTQ): در این پژوهش برای سنجش کودک آزاری از پرسشنامه ضربه کودکی (CTQ)، برنستاین، (Bernstein, 1995) استفاده شده است. CTQ یک ابزار خود گزارشی است و برای سنجش آزار دیدگی دوران کودکی بکار برده می‌شود. CTQ آزار دیدگی را در پنج خرده مقیاس اندازه‌گیری می‌کند و یک نمره کلی نیز بدست می‌دهد که نشانگر بدرفتاری کلی^۲ است. پنج خرده مقیاس CTQ شامل خرده مقیاس آزار عاطفی^۳، خرده مقیاس آزار جسمی^۴، خرده مقیاس آزار جنسی^۵، خرده مقیاس غفلت عاطفی^۶ و خرده مقیاس غفلت جسمی^۷ می‌باشد. در این پژوهش پرسشنامه کودک آزاری با اقتباس از پرسشنامه پژوهش شهنی ییلاق و میکایلی (Shahny elagh & 2007 mykayely) انجام شده است. گفتنی است که در این پژوهش خرده مقیاس آزار جنسی حذف گردیده چنانچه در پژوهش شهنی ییلاق و میکایلی (Shahny

1- Childhood Trauma Questionnaire

2- Maltreatment Scale (Global)

3- Emotional Abuse (EA)

4- Physical Abuse (Pa)

5- Sexual Abuse (SA)

6- Emotional Neglect (EN)

7- Physical Neglect (PN)

(elagh & mykayely, 2007) نیز به دلیل مسائل فرهنگی و قومی) ماده‌های متعلق به خرده مقیاس خشونت جنسی از پرسشنامه حذف شدند و در مجموع ۴۰ گویه برای سنجش میزان خشونت والدین بر فرزندان بکار برده شده است. ضریب پایایی این پرسشنامه به روش آلفای کرونباخ به ترتیب، کل کودک آزاری ۰/۹۱، خشونت عاطفی ۰/۸۷، خشونت جسمی ۰/۸۵، غفلت عاطفی ۰/۷۰ و غفلت جسمی ۰/۷۵ بدست آمد.

۲- پرسشنامه تعارض زناشویی (MCQ): پرسشنامه تعارضات زناشویی^۱ یک ابزار ۴۲ سؤالی است که برای سنجش تعارضات زن و شوهری ساخته شده است. این آزمون توسط براتی و ثنایی (Barati & Sanaci, 2004) تهیه و تنظیم گردیده است. این پرسشنامه هفت بعد از تعارضات زناشویی را می‌سنجد که عبارتند از: کاهش همکاری، کاهش رابطه جنسی، افزایش واکنش‌های هیجانی، افزایش جلب حمایت فرزندان، افزایش رابطه فردی با خویشاوندان خود، کاهش رابطه خانوادگی با خویشاوندان همسر و دوستان و جدا کردن امور مالی از یکدیگر. محتوای مؤلفه‌های پرسشنامه به گونه‌ای تهیه شده که با متغیر مورد نظر (تعارضات زناشویی) ارتباط نزدیک و مستقیم دارند. به دلیل مسائل فرهنگی ماده‌های متعلق به خرده مقیاس کاهش رابطه جنسی از پرسشنامه حذف شدند. هر سؤال براساس مقیاس ۵ گزینه ای لیکرت تنظیم شده است که متناسب با پاسخ‌ها، نمرات ۱ تا ۵ به آن‌ها اختصاص می‌یابد که در این ابزار نمره بیش‌تر به معنی تعارض بیش‌تر و نمره کم‌تر به معنی رابطه بهتر است.

در این پژوهش ضریب پایایی این پرسشنامه به روش آلفای کرونباخ به ترتیب، کل تعارض زناشویی ۰/۷۹ و ابعاد گوناگون تعارض زناشویی: کاهش همکاری ۰/۷۶، افزایش واکنش‌های هیجانی ۰/۸۱، افزایش جلب حمایت فرزندان ۰/۷۲، افزایش رابطه فردی با خویشاوندان خود ۰/۷۸، کاهش رابطه‌ی خانوادگی با خویشاوندان همسر و دوستان ۰/۶۷ و جدا کردن امور مالی از یکدیگر ۰/۶۵ بدست آمد.

۳- پرسشنامه جمعیت شناختی^۲: این پرسشنامه محقق ساخته دارای سوالاتی می‌باشد.

یافته های پژوهش

الف. یافته های توصیفی

یافته های توصیفی این پژوهش نشان می‌دهد که میانگین و انحراف استاندارد سن دانش آموز به ترتیب ۱۶/۰۱ و ۰/۹۸، سن پدر به ترتیب ۴۶/۶۳ و ۷/۴۴، سن مادر به ترتیب ۴۰/۲۱ و ۵/۹۸ و جمعیت خانواده به ترتیب ۵/۵۶ و ۱/۶۷ می‌باشند. هم‌چنین، یافته های این پژوهش نشان می‌دهد

^۱ - Marital Conflict Questionnaire

^۲ - Demographic questionnaire

که در نمونه والدین ۳۸/۵ درصد از شرکت‌کنندگان مرد و ۶۱/۵ درصد زن می‌باشند. همچنین، ۳۵/۷ درصد از دانش‌آموزان دختر در پایه اول، ۳۷/۲ درصد از دانش‌آموزان دختر در پایه دوم و ۲۷/۱ درصد از دانش‌آموزان دختر در پایه سوم می‌باشند.

میزان تحصیلات پدران و مادران دانش‌آموزان از بی سواد تا تحصیلات دانشگاهی متغیر می‌باشند و به ترتیب ۸/۳ درصد از پدران بی سواد، ۲۲/۴ درصد ابتدایی، ۲۴ درصد راهنمایی و ۳۱/۵ درصد دیپلم، ۴/۹ درصد فوق دیپلم و ۸/۹ درصد لیسانس و بالاتر بوده‌اند.

توصیف متغیر خشونت خانگی والدین نسبت به دختران و ابعاد گوناگون آن

جدول ۱- میانگین، انحراف استاندارد، کم‌ترین و بیش‌ترین نمره آزمودنی‌ها در متغیرهای

خشونت خانگی والدین نسبت به فرزندان و ابعاد گوناگون آن

متغیر	تعداد گویه	میانگین	انحراف استاندارد	کم‌ترین	بیش‌ترین
خشونت والدین	۴۰	۶۴/۸۰	۱۷/۵۶	۴۴	۱۴۱
خشونت عاطفی	۱۲	۲۰/۱۵	۸/۰۳	۱۲	۵۳
خشونت جسمی	۸	۸/۰۱	۳/۷۸	۶	۲۵
غفلت عاطفی	۱۳	۲۸/۱۹	۶/۵۴	۱۷	۵۶
غفلت جسمی	۷	۸/۴۴	۲/۷۴	۷	۲۷

همان‌گونه که در جدول بالا مشاهده می‌شود میانگین و انحراف استاندارد متغیر خشونت خانگی والدین نسبت به دختران به ترتیب ۶۴/۸۰ و ۱۷/۵۶، متغیر خشونت عاطفی به ترتیب ۲۰/۱۵ و ۸/۰۳، متغیر خشونت جسمی به ترتیب ۸/۰۱ و ۳/۷۸، متغیر غفلت عاطفی به ترتیب ۲۸/۱۹ و ۶/۵۴ و متغیر غفلت جسمی به ترتیب ۸/۴۴ و ۲/۷۴ می‌باشند. همچنین، بیش‌ترین تا کم‌ترین متغیر خشونت والدین نسبت به دختران به ترتیب شامل غفلت عاطفی، خشونت عاطفی، غفلت جسمی و متغیر خشونت جسمی می‌باشند.

ب. یافته های استنباطی

فرضیه نخست: بین ابعاد تعارض زناشویی با میزان خشونت والدین نسبت به دختران رابطه وجود دارد.

جدول ۲- نتایج آزمون همبستگی پیرسون بین تعارضات زناشویی و ابعاد آن با میزان خشونت والدین نسبت به دختران

متغیر مستقل	تعداد (n)	ضریب همبستگی	متغیر وابسته
		(r)	سطح معنی داری (p)
تعارض زناشویی	۳۸۴	۰/۲۹۳	۰/۰۰۱
کاهش همکاری زوجین	۳۸۴	۰/۲۷۵	۰/۰۰۱
افزایش واکنش هیجانی	۳۸۴	۰/۲۷۴	۰/۰۰۱
جلب حمایت فرزندان	۳۸۴	۰/۲۴۵	۰/۰۰۱
رابطه فردی با خویشاوندان خود	۳۸۴	۰/۰۵	۰/۲۵
رابطه با خویشاوندان و دوستان همسر	۳۸۴	۰/۳۱۳	۰/۰۰۱
جدا کردن امور مالی	۳۸۴	۰/۰۶	۰/۱۸

همان گونه که در جدول بالا مشاهده می شود، نتیجه آزمون همبستگی پیرسون نشان می دهد که بین کل تعارض زناشویی با خشونت والدین به فرزندان همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد ($r=0/293$ و $p=0/001$). به این معنا که با افزایش تعارض زناشویی، همکاری، همیاری و وابستگی بین اعضای خانواده نیز کمتر می شود، و احتمال بروز رفتارهای خشونت آمیز توسط والدین نسبت به فرزندان نیز افزایش می یابد.

هم چنین، بین بعد کاهش همکاری با خشونت والدین نسبت به دختران همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد ($r=0/275$ و $p=0/001$). هم چنین، بین بعد افزایش واکنش هیجانی با خشونت والدین به فرزندان همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد ($r=0/274$ و $p=0/002$). هم چنین، بین بعد جلب حمایت فرزندان با خشونت والدین به دختران همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد ($r=0/245$ و $p=0/001$). اما، بین بعد رابطه فردی با خویشاوندان خود با خشونت والدین

نسبت به دختران همبستگی معنا داری وجود ندارد ($I=0/05$ و $p=0/25$). همچنین، بین بعد رابطه با خویشاوندان و دوستان همسر با خشونت والدین به فرزندان همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد ($I=0/313$ و $p=0/001$)، اما بین بعد جدا کردن امور مالی با خشونت والدین به دختران همبستگی معنا داری وجود ندارد ($I=0/06$ و $p=0/18$). بنابراین، ابعاد تعارض زناشویی ۶ تا ۶-۶ بجز ۴-۶ و ۶-۶ تأیید می شوند.

فرضیه دوم: بین تعارض زناشویی با ابعاد خشونت خانگی (جسمی، عاطفی، غفلت) نسبت به دختران رابطه وجود دارد.

به این معنا که با افزایش تعارض زناشویی، بروز و ظهور انواع خشونت جسمی، عاطفی و غفلت، نسبت به فرزندان نیز افزایش می یابد.

جدول ۳- نتایج آزمون همبستگی پیرسون بین متغیر تعارض زناشویی و خشونت عاطفی نسبت به دختران

متغیر وابسته (خشونت عاطفی)			متغیر مستقل
تعداد (n)	ضریب همبستگی (r)	سطح معنی داری (p)	
۳۸۴	۰/۲۹۲	۰/۰۰۱	تعارض زناشویی

بر اساس اطلاعات مندرج در جدول بین تعارض زناشویی با خشونت عاطفی همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد ($I=0/292$ و $p=0/001$).

جدول ۴- نتایج آزمون همبستگی پیرسون بین متغیر تعارض زناشویی و خشونت جسمی نسبت به دختران

متغیر وابسته (خشونت جسمی)			متغیر مستقل
تعداد (n)	ضریب همبستگی (r)	سطح معنی داری (p)	
۳۸۴	۰/۳۱	۰/۰۰۱	تعارض زناشویی

بر اساس داده های مندرج در جدول بین تعارض زناشویی با خشونت جسمی همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد ($I=0/31$ و $p=0/001$).

جدول ۵- نتایج آزمون همبستگی پیرسون بین متغیر تعارض زناشویی و غفلت عاطفی نسبت به دختران

متغیر وابسته (غفلت عاطفی)			تعداد (n)	ضریب همبستگی (r)	سطح معنی داری (p)	متغیر مستقل
			۳۸۴	۰/۳۴	۰/۰۰۱	تعارض زناشویی

بر اساس داده های مندرج در جدول بین تعارض زناشویی با غفلت عاطفی همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد ($r=0/34$ و $p=0/001$).

جدول ۶- نتایج آزمون همبستگی پیرسون بین متغیر تعارض زناشویی و غفلت جسمی نسبت به دختران

متغیر وابسته (غفلت جسمی)			تعداد (n)	ضریب همبستگی (r)	سطح معنی داری (p)	متغیر مستقل
			۳۸۴	۰/۳۰	۰/۰۰۱	تعارض زناشویی

بر اساس داده های مندرج در جدول بین تعارض زناشویی با غفلت جسمی همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد ($r=0/30$ و $p=0/001$).

جدول ۷- خلاصه مدل رگرسیون و مشخصه های آماری رگرسیون به روش همزمان

P	t	Beta	B	متغیر های مستقل
<0/05	۳/۹۵	۰/۲۷۱	۰/۲۱۴	رابطه با خویشاوندان و دوستان همسر

بر اساس داده های مندرج در جدول ۷ ضریب همبستگی چندگانه برای ترکیب خطی متغیر رابطه با خویشاوندان و دوستان همسر با خشونت والدین نسبت به فرزندان به فرزندانی در سطح $p=0/005$ معنادار است و واریانس مربوط به خشونت والدین نسبت به فرزندان به وسیله متغیر پیش بین تبیین می شود. ضرایب تأثیر متغیر نیز به صورت مستقل در زیر قابل مشاهده است. توجه به مقدار ثابت و ضرایب غیر استاندارد (B) متغیر می توان به معادله پیش بین زیر دست یافت $Y=48/35=(x4)-0/271$ با توجه به نتایج بدست آمده از تحلیل مسیر پژوهش مشخص می گردد از بین متغیرهای تعارض زناشویی، متغیر رابطه با خویشاوندان و دوستان همسر، بیش ترین تأثیر را در تبیین متغیر وابسته داشته است.

بحث و نتیجه‌گیری

تعارض زناشویی یکی از مشکلاتی است که کودکان سراسر دنیا با آن مواجه هستند و تقریباً همه کودکان حدی از تعارض زناشویی بین والدین خود را تجربه و آن را به عنوان منبع تنیدگی معرفی می‌کنند و آثار تعارض زناشویی در قلمروهای گوناگون مانند کنش‌های شناختی، اجتماعی، تحصیلی و روان شناختی کودک وجود دارد و همچنین، یکی دیگر از آثار مهم این تعارض که در سطح خانواده و جامعه می‌تواند بحران ساز باشد، خشونت خانگی علیه کودکان است که پیکر خانواده و جامعه را تخریب و سلامتی افراد را تهدید می‌کند و شمار بسیاری را مجروح و دچار مشکلات جسمی، جنسی و روانی می‌گرداند و حتی پیامدهای اجتماعی ناشی از آن می‌تواند سلامت خانواده و جامعه را به خطر اندازد.

هدف از این مطالعه، بررسی رابطه بین تعارض زناشویی با خشونت خانگی والدین نسبت به دختران نوجوان در شهر اهواز است که براساس چارچوب نظریه کالینز و کلترانس (Collins & Kltrans, 1991) است که البته، از نظریه‌های یادگیری اجتماعی باندورا (Bandura, 1977)، نظریه انتقالی یا گذرا (Good, 1985)، نظریه ناکامی - پرخاشگری دلارد (Dlard, 1941)، منابع گود (Good, 1985) نیز استفاده شده است. یافته‌های این پژوهش با نظریه‌ی کالینز (Collins, 1991) همخوانی دارد و بر اساس این نظریه قدرت منبع عمده برای بروز تعارضات زناشویی است، ولی این نوع تعارضات تا زمانی که موقعیت قدرت ثابت است به صورت سطحی باقی می‌ماند. افرادی که بی‌قدرت هستند اگر نتوانند کاری در آن موقعیت انجام دهند، منفعل باقی می‌مانند. تغییر موقعیت قدرت در شدت تعارض زناشویی تاثیر خواهد داشت. مردان از منابع قدرت بیش‌تری در خانواده‌ها بویژه در گذشته برخوردارند. این شرایط با اینکه در چند دهه گذشته تا حدودی تغییر یافته است، ولی زنان هنوز به سطح شغلی و درآمد دست نیافته‌اند و تغییراتی که اخیراً در ساختار جدید خانواده‌ها بوجود آمده است مانند ارتباط بیش‌تر با دنیای خارج، تعادل روابط قدرت بین زن و شوهر، کاهش کنترل به روی فرزندان، تغییر روابط قدرت در خانواده و نظایر آن‌ها باعث افزایش سطوح تعارضات و در نتیجه زمینه ایجاد خشونت‌هایی را نسبت به فرزندان در فضای خانواده ایجاد می‌کند و به نظر کاگلین و همکاران (Caughlin et al, 2000) تعارض زناشویی ممکن است آن‌ها را به سوی باورهای غیرمنطقی سوق دهد و توانایی آن‌ها را برای مقابله با فشارهای روانی به تحلیل برسد و از این راه، احتمال در معرض خشونت قرار گرفتن را افزایش دهد.

در همین راستا، رابطه متغیرهای مستقل پژوهش با میزان خشونت خانگی والدین نسبت به دختران بررسی شد که نتایج حاصل از تحلیل داده‌ها به شرح زیر ارائه می‌شود:

فرضیه نخست: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که بین کل تعارض زناشویی با خشونت والدین به دختران همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد. یعنی هر چه تعارض زناشویی افزایش یابد، همکاری، همیاری و وابستگی بین اعضای خانواده نیز کمتر می‌شود و احتمال بروز رفتارهای خشونت‌آمیز توسط والدین نسبت به فرزندان نیز افزایش می‌یابد.

نتایج داده‌های این پژوهش همسو با نظریات یادگیری اجتماعی باندورا (Bandura, 1977)، نظریه انتقالی یا گذرا (1987)، نظریه کالینز و کلترانس (Collins & Kltrans, 1991) می‌باشد که نشان دادند که تعارض زناشویی والدین پیش‌بینی کننده منفی خشونت آن‌ها نسبت به فرزندان است.

هم‌چنین، یافته‌های بدست آمده در این پژوهش با پژوهش‌های، تقی‌خانی (Taghikhani, 2002): شهینی بیلاق و همکاران (Shhniyelagh, 2007)، محمدخانی (Mohammad khani, 1999)، اسلامبولچی (Eslambolchi, 1991)، موس و موس (Mouse & Mouse, 1986)، کامینگز، دیویس، و کمپبل (Cummings, Davis & Campbell, 2000)، گریچ و فینچام (Grych & Fincham, 1990)، مولر (Muller, 2000) هم‌سو می‌باشد. آن‌ها بر این باورند که مواجهه مکرر کودکان با تعارض زناشویی می‌تواند پیش‌بینی کننده قوی برای خشونت علیه کودکان باشد و منجر به مشکلات رفتاری و شناختی در آن‌ها شود.

فرضیه ۱-۱: این نتیجه بدست آمد که بین بعد کاهش همکاری با خشونت والدین نسبت به دختران همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد. بنابراین، هر چقدر تعارض بین والدین افزایش یابد، همکاری و همیاری کاهش می‌یابد و وابستگی بین اعضای خانواده نیز کمتر می‌شود و به بی‌رنگ شدن سهم طرف دیگر در امور مشترک زندگی زناشویی دامن می‌زند و این تنش‌ها و تعارضات منجر به بروز رفتارهای خشونت‌آمیز نسبت به یک‌دیگر و در نتیجه به فرزندان نشان نیز می‌رسد.

یافته‌های این پژوهش با نتایج پژوهش‌های موس و موس (Mouse & Mouse, 1981) هم‌سو می‌باشد که نشان دادند، تعارض زناشویی سبب کاهش همکاری اعضای خانواده، انسجام و روابط عاطفی کم‌تری در خانواده می‌گردد و در مقابل خانواده‌های فاقد خشونت دارای ویژگی‌هایی چون همکاری اعضای خانواده، شرکت در فعالیت‌های مفرح و لذت‌بخش خانوادگی و افزایش روابط عاطفی می‌باشند.

فرضیه ۲-۱: این نتیجه بدست آمد که بین بعد افزایش واکنش هیجانی با خشونت والدین نسبت به دختران همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد. بنابراین، هنگامی که تعارض‌های زناشویی به هر دلیلی رخ می‌دهند اثر آن افزایش واکنش‌های هیجانی است و اغلب به دو شکل پرخاشگری و خشم و افسردگی به چشم می‌خورد. این یافته‌ها با پژوهش‌های شناختی - رفتاری هال فورد،

سندرز، ویرنز (Halford, Sanders, Behrens, 2000) هم سو می‌باشد که باور دارند با افزایش واکنش‌های هیجانی بین والدین و مواجهه شدن کودکان با خشم یا تعاملات پرخاشگرانه والدین، استرس بیش‌تری ایجاد می‌شود و این استرس با مواجهه مکرر تعارض زناشویی افزایش می‌یابد.

فرضیه ۱-۳: این نتیجه بدست آمد که بین بعد جلب حمایت فرزند با خشونت والدین به دختران همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد، بنابراین هرگاه زن وشوهر به علت تنش و تعارض نیاز به قدرت در شرایطی ناخوش آیند پیداکنند، به رابطه با شخص سومی گرایش می‌یابند و از آن جایی که در خانواده، مادر قدرتی کم‌تر از پدر دارد، رابطه تنگاتنگ در خانواده بین مادر و فرزند شکل می‌گیرد و بدین سان در برخی مواقع فرزندان نخستین آماج پدر قرار می‌گیرند و در برخی مواقع نیز فرزندان سطح اختلاف میان والدین را کاهش می‌دهند. این یافته با پژوهش‌های گلادینگ (Glading, 2003) هم سو می‌باشد که براین باورند والدین گرایش دارند فرزندان خود را در همان سطح تمایز یافته پرورش دهند.

فرضیه ۱-۴: این نتیجه بدست آمد که بین رابطه فردی با خویشاوندان خود با خشونت والدین نسبت به دختران همبستگی معنا داری وجود ندارد.

بنابراین رابطه هریک زن و شوهر با خویشاوندان همسر در زمان تعارض کاهش می‌یابد، و احتمالاً افزایش رابطه فردی با خویشاوندان خود را به دنبال دارد، درواقع این دو زمینه از تعارض دو روی یک سکه است.

از آن جا که همبستگی مستقیمی میان رابطه نامناسب زن و شوهر با یک‌دیگر و رابطه نامناسب آن‌ها با فرزندانشان و هم‌چنین، رابطه فردی با خویشاوندان خود وجود دارد، بنابراین تعارض زناشویی ارتباط فردی مناسبی با خویشاوندان خود، در زمان تعارض بوجود می‌آورد و در این شرایط هریک از والدین در زمینه حمایت جویی و جذب فرزندان به سوی ارتباط با خویشاوندان خود بر می‌آیند و در این برهه از زمان شاهد رفتار مسالمت آمیز با فرزندان خود جهت جذب آن‌ها به سوی ارتباط با خویشاوندان خود هستند و احتمال بروز رفتارهای خشونت آمیز نسبت به فرزندانشان کاهش می‌یابد.

این یافته‌ها با یافته‌های پژوهش‌های بوزورمینی و اسپارک (Boszormenyi, 2003 &)

(Spark, 1973) هم سویی دارد.

معمولاً تعارض زناشویی سبب می‌شود که هریک زن و شوهر، ارتباط و پیوندی نزدیک با خانواده خاستگاه و خویشاوندان خود برقرار کنند و پژوهش‌های آن‌ها نشان می‌دهد که زن وشوهر پس از ازدواج نیز بیش‌ترین تاثیر را از مادران خود می‌گیرند. بنابراین تعارض زناشویی ارتباط فردی مناسب با خویشاوندان خود، در زمان تعارض بوجود می‌آورد.

فرضیه ۱-۵: این نتیجه بدست آمد که بین بعد رابطه با خویشاوندان و دوستان همسر با خشونت والدین به دختران همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد. بنابراین، از آنجا که خانواده های هریک از زن و شوهر دارای تعارض، معمولا در جبهه هم سو بافرزندانشان قراردارند تلاش می کنند، با پشتیبانی بیش از اندازه فرزندان را از نظر عاطفی بی نیاز کنند. از این رو، مرد و زن هر کدام خانواده دیگری را برهم زننده پایداری و آرامش زندگی مشترک خود می دانند و از رابطه با آن پرهیز می کنند.

نتیجه بدست آمده با پژوهش های بوزورمینی واسپارک (Boszormenyi, 2003 & Spark, 1973) هم سویی دارد. آن ها برای باورند، که کاهش رابطه خانوادگی با خویشان همسر در زمان تعارض، به احتمال زیاد، افزایش رابطه ی فردی با خویشاوندان خود را در پی دارد.

فرضیه ۱-۶: این نتیجه بدست آمد که بین بعد جدا کردن امور مالی با خشونت والدین به دختران همبستگی معناداری وجود ندارد. وجود تنگناهای اقتصادی در خانواده، افزایش تعارض زناشویی را به دنبال دارد و از آن جا که تعارض های زناشویی احساس ناامنی را در زن و شوهر افزایش می دهد، آنان تلاش می کنند با حفظ توان مالی و پس انداز شخصی این احساس ناامنی را در خود کاهش دهند.

بنابراین زانی که دسترسی بیش تری به منابع مالی و شغلی در زمینه های اقتصادی دارند از سوی شوهرانشان کم تر مورد خشونت قرار می گیرند. یافته های این پژوهش با پژوهش های خسروی زادگان و همکاران (khousravi & et al, 2007) هم سوست که نشان دادند که هرچه حمایت های خانوادگی دریافتی سطوح مالی و شغلی در زنان مورد خشونت قرار گرفته باشد، اعمال انواع خشونت از سوی همسرانشان علیه آنها کم تر است.

بنابراین با توجه به نتایج بدست آمده ضرورتا بعد جدا کردن امور مالی با خشونت والدین همراه نمی باشد و به احتمال زیاد، هریک از زن و شوهر برای افزایش احساس امنیت می کوشند که از لحاظ مالی مستقل باشند و زمانی که نظام دونفره زن و شوهر به دلیل تعارض زناشویی دچار تنش و اضطراب می شوند، آنان نیازمند حضور فرد سومی هستند تا بتوانند با روابط مسالمت آمیز با وی تنش را کاهش دهند و در این فرآیند (مثلث سازی)، بیش از همه فرزندان مورد توجه والدین قرار می گیرند.

فرضیه دوم: بین تعارض زناشویی با ابعاد خشونت خانگی (جسمی، عاطفی، غفلت) والدین نسبت به دختران رابطه معناداری وجود دارد، یعنی هرچه تعارض زناشویی والدین در خانواده افزایش یابد، بروز انواع خشونت نیز، نسبت به فرزندان بیش تر می شود.

فرضیه ۱-۲: این نتیجه بدست آمد که بین تعارض زناشویی با خشونت عاطفی علیه دختران همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد.

نتایج این یافته‌ها با پژوهش‌های دیویس و کامینگز (Davis & Cummings, 1994) هم‌سومی باشد که نشان داده‌اند که بین تعارض زناشویی والدین و مشکلات عاطفی (افسردگی، اضطراب) و رفتاری (پرخاشگری، خشونت خانگی و بزهکاری) کودکان رابطه معنی داری وجود دارد.

فرضیه ۲-۲: این نتیجه بدست آمد که بین تعارض زناشویی با خشونت جسمی علیه دختران همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد.

این یافته‌ها با نتایج پژوهشات شیخ‌هارگر ویتسون (Sheikh, Harger, & Whitson, 2001) و اسلامبولچی (Eslambolchi, 1981) هم‌سومی باشد که نشان داد تعارض زناشویی به عنوان یک عامل استرس‌زا، ابعاد گوناگون سلامت بدنی و روانی - اجتماعی کودک را با خطر روبه‌رو می‌کند و هم‌چنین، یک تهدید بالقوه برای سلامت و رشد کودکان بشمار می‌رود.

فرضیه ۳-۲: این نتیجه بدست آمد که بین تعارض زناشویی با غفلت عاطفی علیه دختران همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد.

نتایج این پژوهش با مطالعات مارش و باربر (Marsh & Barber, 2001) هم‌سواست که نشان داده‌اند که بی‌توجهی و غفلت ناشی از تعارضات زناشویی والدین و هم‌چنین، ارتباط نامطلوب با فرزندان به طور ناپیوسته و منفی با میزان افسردگی و رفتارهای پرخاشگرانه فرزندان ارتباط داشتند.

فرضیه ۴-۲: این نتیجه بدست آمد که بین تعارض زناشویی با غفلت جسمی از فرزندان همبستگی مثبت معنی داری وجود دارد.

نتایج این پژوهش با یافته‌های کاتز و گاتمن (Katz, & Gottman, 1997) هم‌سو است که در پژوهش‌های خود به این نتیجه رسیدند که والدین برای حل تعارض‌های خود سبک‌های خصمانه‌ای بکار می‌گیرند و به نیازهای اساسی جسمی فرزندان خود نظیر مراقبت بهداشتی، تغذیه مناسب و پوشاک و غیره بی‌توجهی و اهمال می‌کنند.

بطور کلی غفلت شایع‌ترین نوع کودک‌آزاری در خانواده‌های دارای تعارض زناشویی می‌باشد و یافته‌های این پژوهش با نظریات مدنی (madani, 2004)، جلیلیان و بخشایشی (Galilean & bahkshaeshi, 1988) هم‌سو می‌باشد که نشان دادند، تعارض والدین سبب می‌شود که آن‌ها نتوانند در مراقب کودک خود نیازهای غذایی، پوششی، مسکن، بهداشت و تحصیلی آن‌ها را فراهم کنند که در نهایت، منجر به پیامدهایی ناگواری در کوتاه مدت و بلند مدت برای کودکان می‌گردد.

با توجه به نتایج بدست آمده از تحلیل مسیر پژوهش مشخص می‌گردد از بین متغیرهای تعارض زناشویی، متغیر رابطه با خویشاوندان و دوستان همسر، بیش‌ترین تاثیر را در تبیین متغیر وابسته داشته است.

هم‌چنین، با توجه به نتایج بدست آمده از تحلیل توصیفی پژوهش مشخص می‌گردد بیش‌ترین تا کم‌ترین متغیر خشونت والدین نسبت به فرزندان به ترتیب شامل غفلت عاطفی، خشونت عاطفی، غفلت جسمی و متغیر خشونت جسمی می‌باشند.

از یافته‌های این پژوهش می‌توان نتیجه گرفت که برنامه آموزشی مهارت‌های ارتباط همسران می‌تواند موجب کاهش واکنش‌های هیجانی، کاهش جلب حمایت فرزندان توسط هر یک از زوجین، کاهش رابطه با اقوام و دوستان خود هنگام تعارض و به طور کلی کاهش میزان تعارضات زوج‌های متقاضی طلاق شود. این یافته با نتایج پژوهش برنستاین و همکاران (Bernstein, 1995) مبنی بر تاثیر ترکیب برنامه حل مسئله با آموزش ارتباط در کاهش درماندگی زناشویی، هم سو است. نتایج این مطالعه با یافته‌های شیخ، هارگر، و ویتسون (Sheikh, Harger & Whitson, 2001): لویس، سیگل و لویس (Lewis, Siegel & Lewis, 1984)، هالفورد و همکاران (Halfurd & et al, 2001) میلر و ناتالی (Miller & ET AL, 1991 Natalie, 1976) که معتقدند برنامه مهارت‌های ارتباط همسران بر جنبه‌های نگرشی و رفتاری زوجها برای حل تعارضات زناشویی تاکید می‌کند، هم سو است.

براساس یافته‌های پژوهش پیشنهاد می‌شود: یک شیوه مطمئن برای کمک به کاهش تعارضات زناشویی، هدایت آن‌ها به سمت آموختن مهارت‌های ارتباطی با همسران است زیرا همان گونه که کامینگز، دیویس و کمپبل (Cummings, Davis & Campbell, 2000) پی بردند، بین مهارت‌های ارتباطی ضعیف و تعارض و اختلافات زناشویی همبستگی معناداری وجود دارد. تجارب بالینی پژوهشگر نیز حاکیست که بیش‌تر زوج‌های متعارض و ناسازگار دارای مهارت‌های ارتباطی ضعیف، تحمل پایین در برابر انتقاد، توانایی ضعیف در حل مشکلات زناشویی و قدرت درک پایین شریک زندگی هستند و در هنگام تعارض دید مثبتی به خود و دید منفی به شریک زندگی دارند. بنابراین، آموزش مهارت‌های ارتباط همسران به عنوان یکی از مداخلات روان آموزشی بر سایر مداخلات و خدمات مشاوره ای افزوده شود.

هم‌چنین، آگاه سازی و فرهنگ سازی درمورد پیامدها و آثار منفی تعارض زناشویی که منجر به پدیده کودک آزاری درسطوح خانواده و جامعه می‌شود، بمنظور پیشگیری و کنترل این آسیب اجتماعی می‌تواند موثر باشد.

در انتها بار دیگر اشاره می‌گردد که یکی از مسایل اساسی کشورهای جهان، تامین سلامتی یا بهداشت عمومی از جمله بهداشت روانی کودکان، از مهم‌ترین افتخارات هر کشور بشمار می‌رود. بنابراین، برداشتن هر گامی در جهت ارتقای بهداشت روان باید مد نظر قرار گرفته و بر این اساس، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی جامع و کاربردی انجام گیرد.

References

- 1- Adams, R.B. (2001). Laursen The organization and dynamics of adolescent conflict with parents and friends", *Journal of Marriage and the Family*, 63: 97-110,
- 2- Barnett, W. & Ete. (1997). "Family violence across the life span", California: Terry Hendrix.p:25
- 3- Barati, T. & Sanai, B. (2004). scales measuring family and marriage, Tehran: Publication Beast (Persian).
- 4- Belsky, J. (1993). Etiology of child maltreatment: A developmental ecological analysis. *Psychological Bulletin*, 114. PP. 413-434.
- 5- Bodenmann, G. (1997). "Can divorce be prevented by enhancing the coping skills of couples?"; *Journal of Divorce and Remarriage*, Vol. 27, pp: 177-192,.
- 6- Bernstein, D. P. (1995). CTQ (53 item version). New York, Mount Sinai School of Medicine.
- 7- Boszormenyi-Nagy, I., & Spark, G. (1973). *Invisible loyalties: Reciprocity in intergenerational family therapy*. New York: Harper & Row.
- 8- Buzzanell, P.M., & Burrell, N.A. (1997). "Examining metaphorical conflict schemes and expressions across contexts and sex"; *Human Communication Research*, Vol.24, pp: 109-146,.
- 9- Cahill, L., & McGaugh, J. L. (1998). Mechanisms of emotional arousal and lasting declarative memory. *Trends in Neurosciences*, 21, 294-299.
- 10- Caughlin, J.P., Huston, T.L. & Houts, R.N. (2000). How does personality matter in marriage? An examination of trait anxiety interpersonal negativity, and marital satisfaction. *Journal of Personality and Social Psychology*, 78, 326-336.
- 11- Cicchetti, D., & Toth, S. L. (1991). A developmental perspective on internalizing and externalizing disorders. In D. Cicchetti & S. L. Toth (Eds.), *Internalizing and externalizing expressions of dysfunction* (pp. 1-19). New York: Erlbaum.
- 12- Collins, R.; & S. Coltrane; (1991). *Sociology of marriage and the family*; Nelson-Hill,.
- 13- Cooney T.M; (1994). "Young adults relations with parents: The influence of recent parental divorce"; *Journal of Divorce and the Family*, Vol.56, pp:45-56,.
- 14- Cox, M. J., Paley, B., & Harter, K. (2001). *Interparental Fincham* (Eds.), *Child development and interparenta conflict* (pp. 249-272). New York: Cambridge Universitl

- 15- Cummings, E. M., Davies, P. T., & Campbell, S. B. (2000). *Developmental psychopathology and family process: Theory, research, and clinical implications*. New York: Guilford Publications, Inc.
- 16- Cummings, E. M., Kouros, C. D., & Papp, L. M. (2007). Marital aggression and children's responses to everyday interparental conflict. *European Psychologist*, 12 (1), 17-28.
- 17- Davies, P. T., & Cummings, E. M. (1994). Marital conflict and child adjustment: An emotional security hypothesis. *Psychological Bulletin*, 116, 387-411.
- 18- Djeddah, C., Facchin, P., Ranzato, C. & Romer, C. (2000). *Child Abuse: Current Problems and Key Public Health Challenges, Social Science and Medicine*. Vol 51.
- 19- Dudley, Grant, G.R. (2001). Eastern caribbean family psychology with conduct-disordered adolescents from the virgin islands." *American psychologist*, vol.56; pp: 47-57.
- 20- Dunn, J., & Davies, L. (2001). Sibling relationships and interparental conflict. In J. Grych & F. Fincham (Eds.), *Child development and interparental conflict* (pp. 273-290). New York: Cambridge
- 21- Ezazy, S.H. (2001). *Domestic violence, battered women, eaten*. Tehran, year of publication, P:81 (Persian).
- 22- El-Sheikh, M., Harger, J., Whitson, S. (2001). Exposure to parental conflict and children's adjustment and physical health: The moderating role of vagal tone. *Child Development*, 72, 1617-1636.
- 23- Ellis, B. J., & Garber, J. (2000). Psychological antecedents of variation in girls' pubertal timing: Maternal depression, stepfather presence, and marital and family stress. *Child Development*, 71, 485-501.
- 24- Enayat, H. & Movahed, M. (2005). Women's family structure in the era of globalization: *Women's Studies, Volume 2, Number 2*. P:153 (Persian).
- 25- Esfand Abadi, Imam Hassan Pour, S. (2003). examined the prevalence of wife abuse factors effective. *Quarterly of Women. Volume 1, Number 5*, P:59 (Persian).
- 26- Moghadam, E. (1991). *Investigate the causes of the conflict on primary school students*, Tehran: Tehran university Publications (Persian).
- 27- Fakhraee, C. & Mansourian, M.K. (2007). sociological analysis of family conflicts Shiraz spouses. *Journal - Women Research, Second Year, No. 1* (Persian).
- 28- Farahbakhsh, K. (2004). Compare the effectiveness of cognitive Ellis marital counseling, and treatment Aqyt Glasr Vakhtlaty the two in reducing marital conflict. Thesis, Allameh Tabatabaei University, Tehran 1 (Persian).

- 29- Fincham, F., Beach, S. & Davila, J. (2004). Forgiveness and conflict resolution in marriage. *Journal of Family Psychology*, 18, 72-81.
- 30- Forehand, R., Brody, G., & Smith, K. (1986). Contributions of child behavior and marital dissatisfaction to marital perceptions of child maladjustment. *Behavioral Research Therapy*, 24, 43-
- 31- Gelles, R. J., & Straus, M. (1988). *Family Violence*. Beverly Hills, California: Sage Publication
- 32- Ghorbani, K. (2005). Rational treatment of couples therapy - emotional and behavioral Inconsistent and irrational thoughts counseling center in Isfahan. M.Sc. Thesis, University of Isfahan (Persian).
- 33- Giddens, A. (2004). Globalization and the Perspective family: Translation: Mohammad Reza Jalaepour, Magazine, Political, Economic and Social sun, Year III, No. 29 (Persian).
- 34- Gladding, S. (2003). *Family therapy theory and application* (translated by F., Bahavi, B. S., Bahrami, & M. Tabrizi). Tehran: Tazkieh Publisher. (Persian)
- 35- Grych, J., & Fincham, F. (1990). Marital conflict and children's adjustment: A cognitive-contextual framework. *Psychological Bulletin*, 108, 267-290.
- 36- Greeff, A., & Bruyne, T. (2000). Conflict management style and marital satisfaction. *Journal of Sex and Marital Therapy*, 2, 321- 334 University _Press.
- 37- Halford, W. K. (2001). *Brief couple therapy for couples*. New York: Gilford publication.
- Hunter, R. C. (1993). Forgiveness, retaliation, and paranoid actions. *Journal of Family Therapy*, 23, 167-173.
- 38- Halpern, E. (2001). "Family psychology from an israeli perspective" *American psychologist*, vol.56, pp:58-64.
- 39- Hemmati, R. (2003). Factors affecting men's violence against women in the family. Tehran. Research for Master's thesis, Tehran, martyr Beheshti University. (Persian).
- 40- Jalilian, p. Bahkshaeshi, E. Peace, R. & Persian breeds, M. (1988). Of Relationship between the characteristics and personality of spouse abuse behavior. *Proceedings of the Fifth Conference abstracts advice, Qom, Institut. Studies of counseling*, 156, (Persian).
- 41- Lewis, C. E., Siegel, J. M. & Lewis, M. A. (1984). Feeling bad: Exploring sources of distress among pre-adolescent children. *American Journal of Public Health*, 74, 117-122.
- 42- Infante, D.A. Myers, S.A. & Burerkel, R.A. (1994). Argument and verb aggression in constructive and destructive family and organizational disagreements"; *western journal of communication*, vol.58, pp:73-84.-

- 43- Kaplan, H.I. & Sadok, B.J. (1995). *Comprehensive textbook of psychiatry*. Baltimore: Williams & Willkins. ,P:276
- 44- Kaslow, F.W. (2001). "Families and family psychology at the millennium: intersecting crossroads"; *American psychologist*, vol.56,pp:37-45.
- 45- Katz, L. F., & Gottman, J. M. (1997). Buffering children from marital conflict and dissolution. *Journal of Clinical Child Psychology*, 26, 157-171.
- 46- Khosravi Zadegan, P. (2007). Assessment of demographic and psychological aspects of domestic violence against women - Bushehr. *Southern Medical Journal*. Volume 20, Number 1. Pp. 75(Persian).
- 47- Klein, D. M., & White, J. M. (1996). *Family theories: An introduction*. London: SAGE,p:283
- 48- Louis K. (1998). *Lives and thought leaders in Sociology*, translated by M. salasi, Tehran, Academic Press(Persian).
- 49- Madani, S. (2003). *Child abuse in Iran*, published today in Tehran(Persian).
- 50- Marsh, J. Barber, K. (2001). Connectedness and separation in Parentadolescent relationship. Indicators of a Successful Identity development?. Paper presented at the Biennial Meeting of the Society for Research in Child Development.
- 51- Marvasti, J.A. & et al. (2000). *Child suffering in the world: Child maltreatment by parents, culture and governments in different countries and cultures*. Manchester: Sexual Trauma Center Publication,.
- 52- Michael, L. (2007). "The prevalence of child abuse and pre This variable is predicted by parental health, fitness, self-esteem and academic performance of students and population variables cognitive science school girls abused and normal Ahwaz, "Ph.D. Dissertation Psychology, Faculty of Psychology and Educational Sciences, martyr Chamran University ahvaz(Persian).
- 53- Mohammad Khani, P. (1999). *Child abuse, the prevalence and types of mental cognitive characteristics abused children, parents, quality of life and general health*. Education Ph.D. and ranshnasy end. Tehran, Allameh Tabatabai University (Persian).
- 54- Muller, G. (2000). *Understanding the origins and incidence of child maltreatment*. Sage Publication.
- 55- Neighbors, B. D., Forhand, R. & Bau, J. J. (1997). Interparental conflict and relations with parents as predictors of young adult functioning. *Development an Psychopathology*, 9,169-187.
- 56- Paavilainen, E, Astedt-Kurki, P. & Paunonen, M. (2000). Adolescent's experiences of maltreatment within the family challenges for family nursing. *Primary Health care Reserch and Devolopment*, 1.PP.235-241.
- 57- Rasouli Nejad, M. (2001). *The relationship between communication patterns that couple parents, a master's thesis*. University teacher (Persian).

- 58- Resick, R.A. & Reese, D. (1986). Perception of family social climate and physical aggression in the home. *Journal of Family Violence*, 1, PP.71-83.
- 59- Riahi, M. I. & et al. (2007). ((sociological analysis of trends in divorce)) *Women's Journal*, Volume 5, No. 3, P:110 (Persian).
- 60- Rice, L. P. (1996). *Intimate relationship marriage and family*. California: Cole.
- 61- Richard, E. & Smith Slep, A.M. (2002). Do child abuse and interparental violence lead to adulthood family violence? *Journal of Marriage and family*, 64(4). PP.870-86
- 62- Rosenbaum, A. & O'Leary, K. D. (2006). Children: The unintended victims of marital violence. *Am. J. Orthopsychiatry* 51(4): 692-699
- 63- Sajadifar, Z. Ghasempour, M. Mohammad Hosseini, M. I. (2003). Prevalence of physical violence against women during pregnancy and its association with adverse maternal and fetal outcomes in pregnant women 81. Ph.D. thesis, Faculty of Sciences - University of Tehran in 80 women Emergency Tehran University of Medical. (Persian).
- 64- Scher, C. Forde DR, Mc. Quaid, J. & Stein, RMB. (2004) Prevalence and demographic correlates of childhood maltreatment in an adult community sample. *Child Abuse & Neglect*. 28(1): 167-80.
- 65- Shahny elagh & et al. (2007). Prevalence of parental child abuse, public health, academic performance forecasts Ahwaz, martyr Chamran University of Educational Sciences (Persian).
- 66- Simmel, G. (1955). *Conflict*; New York: Free Press.
- 67- Straus, M. A. (1993). Physical assaults by wives a major social problem. In R. J. Gelles. D. J. Loseke Eds) / *Current controversies on family violence* (Pp. 67-87), Newbury Park, CA: Sage.
- 68- Susman, E. J. (2006). Psychobiology of persistent antisocial behavior: Stress, early vulnerabilities, and the attenuation hypothesis. *Neuroscience and Behavioral Reviews*, 30:376-389.
- 69- Taghi Khani, Sh. (2002). Family socioeconomic characteristics of ways to deal with stress and psychological abuse of the child's parents, A graduate of the University of Al (Persian).
- 70- Who, (2002). World Health Organization. Report of the consultation on child abuse prevention, Geneva: World Health Organization.
- 71- Young, E. M., & Long, L. (1998). *Counseling and Therapy for Couples*. New York: Intonation Thomson publishing company.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی